

ویژه گی ها و شاخصه های گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم

پرسش و پاسخ فرآینش با : تراب ثالث

(بازتکثیر از بلاگ فرآینش)

فرآینش:

شما در نوشته ها و سخنرانی هایتان؛ برآنید که گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم لاجرم با طی مراحل صورت می گیرد که به هر روی، خود، یک دوره ای ست و حتی با اشاره به تبیین های مارکس از گذار از فئودالیسم به سرمایه داری و تکمیل انباشت اولیه، به مراحل ۲۰۰-۳۰۰ سال اشاره کرده اید و اگر چه معتقدید که « احتمالا » این فرآیند در گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم می تواند کوتاه تر باشد و صورت پذیرد!

بر این اساس و در قیاس با جمهوری خلق چین؛ آیا حزب کمونیست چین نمی تواند ادعا کند که مادر مرحله ی گذار به سوسیالیسم هستیم و بدین ترتیب شکاف طبقاتی اظهار من الشمس موجود و مناسبات سرمایه دارانه ی حاکم بر چین را توجیه نماید؟! با توجه به اینکه برغم وجود برخی خود ویژه گی ها در مناسبات تولیدی چین، منجمله اینکه در چین مالکیت بر زمین خصوصی نیست و همینطور اقتصاد - حتی بازار - تحت کنترل دولتی و با برنامه ریزی ست؛ و بانک ها تحت کنترل دولت اند و از این قبیل؛ اما بسیار خام اندیشانه و سطحی نگرانه خواهد بود اگر مناسبات حاکم بر چین را سرمایه داری ندانیم.

بنابر این؛ صرفنظر از نقش مثبت و یا منفی چین در اوضاع و مناسبات کنونی جهان - که خود مبحثی جداگانه است - چه شاخص ها و چه معیارهایی داریم که با تراز آنها مرحله ی حقیقتا گذار به سوسیالیسم را از ادعاهای مردم فریبانه باز شناسیم!؟

تراب ثالث:

مارکس جواب این سؤال را در یک جمله می داد. جامعه ای در حال گذار به سوسیالیسم است که دولت حاکم در آن دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد. قدری این را باز کنیم. بین دوران گذار از فئودالیسم به سرمایه داری و گذار از سرمایه داری به جامعه کمونیستی تفاوت مهمی وجود دارد. در یک بیان ساده شاید بتوان گفت گذار از فئودالیسم به سرمایه داری می تواند در دل خود جامعه ی فئودالی صورت بگیرد در صورتی که گذار به سوسیالیسم بدون خلع ید قبلی از سرمایه داری ممکن نیست. در بسیاری از کشورهای سرمایه داری اروپایی که خود را مظهر دموکراسی

جهانی می دانند، این دولت سلطنت مطلقه بوده است که انتقال به نظام سرمایه داری را هدایت کرده است. سوسیالیسم اما یعنی الغای طبقات و استقرار تولید بر مبنای رفع نیازهای اجتماعی و نه انگیزه ی انباشت سود. آغاز به ساختمان چنین وجهی از تولید بدون خارج کردن کنترل نیروهای مولده (یا بقول مارکس نیروهای «عمده» تولیدی) از دست طبقه سرمایه دار ممکن نیست. فقط هنگامی می توانید تولید اجتماعی برنامه ریزی شده برای رفع نیازهای اجتماعی را آغاز کنید که قبلا وسائل تولید آن را در دست داشته باشید. از این جنبه بود که مارکس در نقد برنامه گوتا به جریانات سوسیالیست آلمان در آن زمان گوشزد می کند که سوسیالیسم بطرزی خودکار و بتدریج شکل نخواهد گرفت بلکه بین جامعه سرمایه داری و کمونیستی دوره ای از گذار سیاسی لازم است که ماهیت دولت در آن نمی تواند چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد. این یعنی، اگر طبقه کارگر (یا به زبان دقیق تر و امروزه تر اردوی کار) نتواند کنترل بر تولید و توزیع را در دست بگیرد و به شکلی انقلابی مناسبات و نهادهای جامعه سرمایه داری را یکی پس از دیگری ریشه کن کند، گذاری نیز صورت نخواهد گرفت .

بنابراین در دید مارکسی، اصل، دیکتاتوری پرولتاریاست. یعنی در دوره گذار به سوسیالیسم این سیاست است که بر اقتصاد تقدم دارد و نه برعکس. نمی توان بر اساس یک سری معیار های اقتصادی نشان داد که یک جامعه تا چه اندازه به سوسیالیسم نزدیک تر شده است و یا در کجای این مسیر انتقالی قرار دارد. مثلا نمی توان گفت چون در این جامعه ۷۰% و در آن جامعه ۹۰% وسائل تولیدی در دست دولتند پس دومی به سوسیالیسم نزدیک تر است. سنجیدن در صد سوسیالیسم بودن معنایی ندارد. وجه تولیدی یا سوسیالیستی هست یا نیست. در دوره انتقال این در صد سوسیالیستی بودن جامعه نیست که بتدریج بیشتر و بیشتر می شود بلکه آمادگی کل جامعه برای تحقق آن است که باید بیشتر شود. سوسیالیسم مثل سرمایه داری نیست که نخست در این شهر و آن منطقه و این کارخانه به تنهایی ایجاد شود و بتدریج به سایر نقاط سرایت کند. یا کنترل کارگری بر کل تولید و توزیع مستقر شده یا خیر. یا طبقات از بین رفته اند یا خیر. یا شرایط برای استقرار مدیریت کارگری بر تولید فراهم شده یا خیر .

از طرف دیگر اگر جامعه ای انتقالی است بنا به تعریف مناسبات تولیدی در آن در حال تغییرند. در مورد مسئله مد نظر ما ، از سرمایه داری به سوسیالیسم. بنابراین خود مناسبات تولیدی در حال انتقالند. یعنی اگر جامعه ای واقعا انتقالی است پس مناسبات فردای آن با مناسبات امروزش یکی نیستند. پس نمی توان جامعه انتقالی را بر اساس مناسباتی متغیر تعریف کرد، بلکه باید نشان داد آیا واقعا تغییری صورت می گیرد یا خیر و اگر آری، جهت این تغییرات در کدام مسیر است. برگشت به عقب یا پیشرفت به جلو؟ و این مسئله فقط بر اساس ماهیت دولت حاکم روشن می شود. این دولت است که باید تضمین کند که مناسبات کهن در جهت سوسیالیستی شدن تغییر می کنند. آیا این دولت واقعا همان دیکتاتوری انقلابی پرولتاریاست یا اینکه چیز دیگری است که صرفا خود را تحت نام آن مخفی می کند. و معیار اینکه این دولت کارگری است یا خیر و آیا انقلابی عمل می کند یا خیر نیز در واقع چیزی نیست جز اینکه آیا این دولت واقعا در دست توده های تولید کننده است یا خیر. آیا کنترل اردوی کار بر تولید و توزیع برقرار شده یا خیر و آیا این اردو در حال پیش بردن این انتقال است یا خیر .

اینکه گفتم در دوره گذار تقدم بر سیاست است به این معنا نیست که برای سنجش سیاست معیارهای اقتصادی نداریم. مسئله اصلی اینجا این است که اگر قرار است در دوره گذار انگیزه رشد اقتصادی سود نباشد ، پس محرک اصلی توسعه اقتصادی چه می تواند باشد؟ مارکس پاسخ این سوال را نیز به ما داده است: کاهش ساعات کار. یعنی توسعه تکنولوژیک. هرچه بار آوری کار بالاتر برود ساعات کار را می توان کمتر کرد. یعنی دست کم همان مقدار را با زمان کار کمتری تولید کرد. اگر کنترل بر تولید و توزیع در دست طبقه کارگر نباشد انگیزه ای برای کاهش ساعات

کار نیز وجود ندارد. اما اگر پرولتاریا نتواند ساعات کار را کاهش دهد نخواهد توانست نهادهای قدرت خود را بسازد و دولت خود را مستحکم کند. به عبارت ساده تر اگر دیدید پرولتاریا روزی ۱۰ ساعت کار می کند مسلم بدانید که دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نیز متحقق نشده است!

بنابراین به اعتقاد من برای درک اینکه آیا چین جامعه ای در حال انتقال به سوسیالیزم است یا خیر احتیاجی به تحلیل پیچیده اقتصادی نیست. دیکتاتوری تک حزبی نمی تواند شکلی از دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد. پرولتاریا بدون رهایی خود و سایر انسان ها به جامعه سوسیالیستی نخواهد رسید. در چین نه کنترل تولید و توزیع در دست طبقه کارگر است، نه کاهشی در ساعات کار مشاهده می کنید و نه چشم اندازی برای الغای طبقات وجود دارد. امروزه اقتصاد چین از آمریکا بیشتر میلیارد تولید می کند. در واقع یکی از مهمترین ستون های حافظ سرمایه داری جهانی اقتصاد چین است. کشور چین کشور مونتاژ سرمایه داری جهانی است. بخش اعظم محصولات مصرفی که امروزه در جهان می بینید در چین تولید یا مونتاژ شده است. یکی از دلایل تناسب قوای نامساعد در جهان به ضرر اردوی کار در واقع این است که بخش عمده آن در چین در اسارت حزب کمونیست چین است. در واقع دولت چین مثل دولت ایران به استبداد آسیایی نزدیک تر است تا دولت بورژوازی مدرن. این شکل از دولت در واقع مترادف است با دیکتاتوری بوروکراسی دولتی بر پرولتاریا. یعنی نسخه دیگری از استالینیزم. یعنی نوعی بناپارتیزم: برفراز تضادهای طبقاتی ایستادن و بین طبقات متضاد بالانس زدن. اگر دولت کارگری بر دموکراسی گسترده کارگری متکی نباشد در مارپیچ بوروکراتیک اینگونه رژیم ها به آغوش سرمایه داری جهانی بازگشت می کند. حزب کمونیست چین رهبر انتقال از جامعه سرمایه داری به سوسیالیستی نیست بلکه در واقع انتقال از وجه تولید آسیایی به سرمایه داری را تکمیل می کند.